



## درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده کرامت

تاریخ: ۲۰ آبان ۱۴۰۳

مصادف با: ۸ جمادی الاولی ۱۴۴۶

موضوع جزئی: مقام اول: بررسی وجود و عدم کرامت ذاتی در انسان - مبانی کرامت ذاتی انسان -

جلسه: ۱۵

دسته اول: ۳. فطرت - اشکال در ذاتی بودن این کرامت و بررسی آن -

شواهد ذاتی بودن این کرامت - شاهد اول: وجدان - شاهد دوم: آیات - طایفه اول تا پنجم

# «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در فطرت به عنوان یکی از کرامات اعطایی ویژه خداوند تبارک و تعالی به انسان بود؛ ما فطرت را معنا کردیم و به تفاوت آن با غریزه و طبیعت اشاره نمودیم و به دو نوع از فطریات هم در حد مختصر پرداختیم. گفتیم فطریات انسان یا مربوط به حوزه شناخت و دریافت و درک آدمی است و یا به گرایش و خواست و تمایل او مربوط می‌شود؛ البته فطریات مرتبط با گرایش‌ها و خواسته‌ها هم بر دو قسم است؛ یک قسم آن به امور مادی و جسمی مربوط می‌شود مثل میل به غذا در هنگام گرسنگی؛ امیالی که در مجموع به تقویت جسم انسان کمک می‌کند و نسبت به یک امر مادی، کشش درونی وجود دارد. بعضی از این گرایش‌ها هم به سمت امور معنوی و فرامادی است، که آنها عمدتاً همان ارزش‌های انسانی و اخلاقی است. نکته مهم این است که این یک کرامت، شرافت و بزرگی است که خداوند متعال به طور ویژه به انسان عطا کرده است. همانطور که در جلسه گذشته عرض شد، انسان با قطع نظر از عقیده و ایمان و مذهب، از این ویژگی برخوردار است؛ همه انسان‌ها هم از آن برخوردارند و فعلیت هم دارد و نیاز به اکتساب ندارد؛ لذا می‌توانیم بگوییم این یک کرامت ذاتی است، با همان ویژگی‌هایی که برای کرامت ذاتی مطرح کردیم.

### اشکال در ذاتی بودن این کرامت

منتها اینجا یک اشکال ممکن است مطرح شود و آن اینکه انسان‌های بسیاری این فطرت را از دست داده‌اند و این کرامت در آنها از بین رفته، چه در ناحیه دریافت‌ها و شناخت‌ها و چه در ناحیه گرایش‌ها و خواست‌ها. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم این یک امر ذاتی است؛ اگر ذاتی بود، تغییر پیدا نمی‌کرد؛ اگر ذاتی بود، سلب نمی‌شد؛ درست است غیر انسان این خصوصیت را ندارد، اما ذاتی بودن به معنایی که قبلاً گفتیم و چند ویژگی برای آن ذکر کردیم، اینجا وجود ندارد.

### بررسی اشکال

پاسخ این شبهه و اشکال معلوم است؛ چون همانطور که در جلسه گذشته اشاره شد، فطرت به معنای عام، هم در ناحیه درک و هم در ناحیه گرایش، به کلی از بین نمی‌رود؛ فطرت الهی انسان و آن نوع خاص آفرینش که خداوند مردمان را با آن آفرید، تغییرناپذیر است. بله، مستور و محجوب واقع می‌شود اما از بین نمی‌رود؛ نور فطرت در انسان ممکن است بسیار ضعیف شود اما هیچ‌گاه از بین نمی‌رود. اینکه می‌گوییم محجوب واقع می‌شود، یعنی در پس پرده قرار می‌گیرد؛ اموری بین انسان و فطرتش مانع می‌شود. حالا اینکه چه چیزهایی این حجاب را بین انسان و فطرت ایجاد می‌کند، این خودش بحث مفصلی دارد؛ عوامل مختلفی دخالت دارند در اینکه فطرت انسان زنگار بگیرد. ما فعلاً نمی‌خواهیم وارد این بحث‌ها شویم؛ اما همین فطرت زنگار

گرفته مستورِ محجوب، با مرگ مخصوصاً در عالم قیامت مواجه با حقیقتی می‌شود که آنجا از خداوند طلب می‌کند که او را به دنیا برگرداند تا ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد. این همان فطرت است که در آخرت با مواجه شدن با واقعیت‌ها تازه آن را به یاد می‌آورد؛ اینطور نیست که برای اولین بار با این حقایق آشنا شود؛ آنچه در عالم برزخ و قیامت می‌بیند، باعث یادآوری آن اموری است که در فطرت او وجود داشت.

بنابراین اینکه فطرت در عده‌ای از انسان‌ها ضعیف می‌شود و به خاموشی می‌گراید، ولی این با تغییر فرق می‌کند و زوال نیست، این ضعف است؛ بین زوال و ضعف تفاوت وجود دارد. لذا همانطور که در جلسه گذشته اشاره شد، شما می‌بینید که همواره انبیا و اولیای الهی تا آخرین لحظات حتی نسبت به ستمکارترین مردم، دنبال احیاء فطرت او هستند؛ دعوت‌های انبیا همه در این راستاست. خداوند متعال به موسی دستور می‌دهد که برو با فرعون سخن بگو و او را متنبه کن. اینکه حضرت موسی با فرعون صحبت می‌کند، همه هدف و غرضش توجه دادن او به فطرت خویش است؛ یعنی بیرون آوردن او از ستر و حجاب و توجه دادن به فطرت. بنابراین بدون تردید این یک امر ذاتی است. بله، گاهی برخی این فطرت را به کلی نادیده می‌گیرند و دست به اعمالی می‌زنند و استحقاق مجازات پیدا می‌کنند، این امر آخری است؛ اینکه چرا با بعضی‌ها سختگیرانه برخورد می‌شود یا مجازاتی برای کارهای آنها در نظر گرفته می‌شود، این در واقع جزای اعمال خود آنهاست ولی باز هم فطرت در آنها وجود دارد.

#### شواهد

به هر حال با توجه به مطالبی که تا به حال گفتیم، این امر روشن است که فطرت یک کرامت ذاتی است. اما با این حال ما یک شواهدی هم از قرآن و روایات می‌توانیم بر این امر اقامه کنیم.

#### شاهد اول: وجدان

شاید واضح‌ترین و در دسترس‌ترین شواهد، وجدان آدمی است؛ وجدان خودش یک دلیل و شاهد است. یعنی هر کسی به وجدان خود رجوع کند، این را درمی‌یابد که هم در حوزه شناخت و هم در حوزه میل و گرایش، انسان یک چیزهایی دارد که گویا خداوند در او قرار داده و این مشترک بین همه انسان‌هاست. یعنی انسان با رجوع به خودش به راحتی می‌تواند این را دریابد که افکار او یک پایه‌ها و اصولی دارد به نام بدیهیات که این را از هیچ‌جا نیاموخته است؛ او با رجوع به خودش درمی‌یابد که فطرت توحیدی دارد، میل به خدا پرستی و پرستش خداوند دارد، میل به فضیلت‌ها و زیبایی‌ها دارد. انسان می‌تواند اینها را در خودش دریافت کند.

#### شاهد دوم: آیات

شاهد دوم آیاتی از قرآن کریم است؛ حداقل به پنج طایفه از آیات می‌توانیم تمسک کنیم تا این امر را اثبات کنیم.

#### طایفه اول: آیات میثاق

اولین دسته، آیات میثاق است؛ آیات میثاق یعنی آیاتی که دلالت بر عهد و پیمان تکوینی می‌کند نه یک پیمان اعتباری. اینکه خداوند بشر از پیمان گرفته و بشر به خدا میثاق سپرده تا موحد باشد و از خدا اطاعت کند و تنها او را پرستش کند. از جمله:

۱. آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره اعراف: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» خداوند متعال می‌فرماید: به یاد بیاور آن زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت

و آنها را گواه بر خود قرار داد و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری، گواهی می‌دهیم. در آیه اول اصل این داستان را نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: نکند که روز رستاخیز بگوئید ما غافل بودیم و از این میثاق و پیمان فطری توحید خبر نداشتیم، یا بگوئید پدران ما قبل از ما مشرک بودند و ما هم فرزندانمان بعد از آنها بودیم و تو می‌خواهی ما را به آنچه باطل‌گرایان انجام داده‌اند مجازات کنی. یعنی خداوند متعال بهانه را از دست اینها می‌گیرد؛ می‌گوید در یک موطنی انسان‌ها را به حقیقت خودشان آشنا کرد و شاهد بر حقیقت خودشان کرد و آنها را ربوبیت حق تعالی را مشاهده کردند و همان‌جا بود که از آنها این اقرار را گرفت که «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ». می‌فرماید «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ»؛ این به چه معناست؟ آنها را بر خودشان شاهد گرفت؛ شاهد گرفتن بر خویشان، یعنی حقیقت خودشان را دیدند و دریافته‌اند. حقیقت انسان از آنجا که ربط وجودی به حق تعالی است و جز این حیث ربط چیز دیگری نیست، لذا حقیقت خداوند را دریافته‌اند و اقرار به خداوند هم کرده‌اند.

سؤال:

استاد: شاهد بر خویشان؛ خودشان چه بودند؟ عین ربط، عین نیاز و فقر. وقتی که این را دیدند و دیدند بدون او هیچ هستند، وقتی این حقیقت را دریافته‌اند که ظلی از وجود خدا و سایه‌ای از وجود خدا هستند، آنجا بود که فهمیدند همه چیز خداست، خدای واحد احد قهار.

آن وقت است که خداوند می‌فرماید «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ». آنها که در آن موطن با این حقیقت آشکار مواجه شدند، «قالوا بلی». این همان میثاقی است که خداوند از انسان گرفته است. در این میثاق و این پیمان تکوینی که می‌فرماید ما انسان را بر این میثاق و با این میثاق آفریدیم، هیچ فرقی بین مؤمن و مسلمان و کافر وجود ندارد.

سؤال:

استاد: گواه بر خودشان قرار داد؛ یک وقت شما گواه بر یک چیزی خارج از خودت می‌شوی و یک چیزی را می‌بینی؛ یک وقت بر یک حقیقتی در درون خودت گواه می‌شوی. شما سراغ جسم رفته‌اید؛ ... «علی انفسهم» یعنی اینکه بفهمند هیچ چیزی نیستند، بفهمند عین ربط و نیاز هستند تا آن روزی که اینها را دارد بازخواست می‌کند، نگویند پدران ما این چنین بودند و آنها راه باطل رفتند و ما را چرا مجازات می‌کنید. می‌گوید من شما را گواه بر خودتان گرفتم که ببینید هیچ هستید، ببینید عین ربط و نیاز هستید ... این آیه به عنوان آیه میثاق معروف است و دارد به اشاره به آن موقع می‌کند و نه قیامت؛ در قیامت دارد این را یادآوری می‌کند. ... شواهدی که می‌آوریم، همه شواهدی است بر اینکه این کرامت ذاتی اعطایی از ناحیه خداوند است. ... شما دارید به سمت یک میثاق و پیمان اعتباری می‌روید؛ انگار آنجا یک قراردادی بین خدا و انسان امضا شده؛ نه، این در حقیقت به یک پیمان تکوینی اشاره می‌کند؛ ... خدا یک عده را جمع نکرده و این را مطرح کرده و آنها هم گفته باشند بله؛ می‌خواهد بگوید ما حقیقت انسان را با این سرشت آفریدیم. «قالوا بلی» یعنی چه؟ یعنی نه اینکه آنها از بیرون یک چیزی را دیدند و بعد پذیرفتند؛ بلکه منظور این است که با این حقیقت و با این میثاق تکوینی خلق شدند. اینکه به این بیان دارد اعلام می‌کند که ما میثاق گرفتیم، این برای همان احتجاجی است که می‌خواهد روز قیامت کند تا فردا کسی بهانه نیاورد و بگوید ما خبر نداشتیم.

**طایفه دوم: آیات تذکر**

طایفه دوم، آیاتی است که در آن به تذکر و یادآوری اشاره می‌کند. آیات زیادی در قرآن است که به مسئله تذکر و یادآوری پرداخته و این در صورتی معنا دارد که قبل از آن معرفتی حاصل شده و اکنون دارد یادآوری می‌شود. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» \*

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ<sup>۱</sup>؛ یادآوری کن؛ به رسول خدا(ص) تو دعوت را به این صورت ارائه بده که به مردم یادآوری کنی. اینجا ادات حصر آمده؛ این است و جز این نیست که تو فقط مذکر هستی؛ اینطور نیست که تو بخواهی با سیطره و قدرت و جبر آنها را وادار به توحید و پرستش کنی و به سوی دین بیاوری. بیش از این وظیفه‌ای به عهده تو نیست؛ اصلاً تنها وظیفه تو این است که این چنین عمل کنی. لذا این تذکر و یادآوری ملازمه دارد با معرفت‌ها و گرایش‌های پیشینی که همان فطرت است؛ چیزی که همه انسان‌ها فارغ از عقیده و مذهب آن را دارند و پیامبر(ص) تنها دارد یادآوری می‌کند. این بدان جهت است که فطرت به خاطر انس با عالم ماده مستور می‌شود؛ طفل که به دنیا می‌آید، از اول با ابزار حسی با محسوسات برخورد می‌کند و تمام خواسته‌ها و دید او محدود به همان محسوسات است؛ هر چه که جلوتر می‌آید، انس او به عالم طبیعت و ماده بیشتر می‌شود و این انس بیشتر با عالم طبیعت و ماده، او را از فطرت دور می‌کند. یعنی زندگی در عالم طبیعت و ماده به خودی خود (مخصوصاً اینکه درک طفل از ابتدا در حد امور محسوس و جزئی است) باعث می‌شود که این فطرت در حجاب قرار بگیرد و بین او و فطرتش یک ستر و حجاب و پرده‌ای به وجود بیاید. دعوت انبیا فقط برای همین است و پیامبر(ص) هم آمده برای اینکه این حجاب را کنار بزند و آن وضعی که بر فطرت چیره شده را تبدیل به قوت کند.

این تذکر و یادآوری هم برای همگان اعم از مؤمن و غیرمؤمن است؛ راجع به مؤمنین ممکن است تذکر فایده و نفع بیشتری داشته باشد، چه اینکه در سوره ذاریات می‌فرماید: «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»، تذکر همواره برای مؤمنین سودمند است و اثر دارد؛ اما برای کفار مثل مؤمن سودمند نیست. این کم‌فایده یا پر فایده بودن تذکر در هر صورت شاهد بر وجود همان معرفت پیشینی است.

تذکرهای خداوند هم صرفاً به قول نیست؛ اینکه فقط به پیامبر(ص) بگویند تذکر بده. گاهی تذکر با یک رفتار و حادثه است؛ برای خیلی‌ها تکویناً این یادآوری صورت می‌گیرد. حوادثی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، مصیبت‌ها و فشارهایی که برای انسان‌ها پیش می‌آید، گاهی از این باب است که یک یادآوری تکوینی شود به آن حقیقت و به آن امر؛ شاید برای خیلی‌ها پیش بیاید و همین باعث بازگشت به مسیر فطرت شود. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»<sup>۲</sup>، این برای بازگرداندن به همان فطرت توحیدی است؛ بلکه تضرع کنند و بپذیرند چیزی نیستند و بلکه خداوند را بپذیرند. یا در آیه ۴۳ و در ادامه می‌فرماید: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

#### طایفه سوم: آیات نسیان

طایفه سوم، آیاتی است که به نسیان و فراموشی انسان یا انساء توسط خداوند اشاره می‌کند؛ گاهی انسان خودش فراموش می‌کند و گاهی خدا انسان را به فراموشی وادار می‌کند. این فراموشی انسان نسبت به چیزی است؟ انساء الهی نسبت به خودشان و نسبت به برخی دیگر از امور، این به چه معناست؟ آیا جز این است که انسان یک معرفت پیشینی داشته؟ معرفت و گرایش به خداوند را فراموش کرده یا یک کارهایی کرده که باعث شده اینها به فراموشی سپرده شود. پس آیات مربوط به نسیان انسان هم دال بر این فطرت است؛ این هم اتفاقاً شاید بیشتر درباره کفار و مشرکین به کار رفته باشد؛ البته در مورد

۱. سوره غاشیه، آیات ۲۱ و ۲۲.

۲. سوره انعام، آیه ۴۲.

مؤمنین هم به کار رفته اما بیشتر در مورد آنهاست. اینها چه چیزی را فراموش کردند؟ همان چیزی که از قبل در وجود آنها بوده است. «تَسُوا اللَّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ»<sup>۱</sup>، اینها خدا را فراموش کردند و خدا هم کاری کرد که آنها خودشان را فراموش کنند. من نمی‌خواهم وارد تفسیر این آیه شوم؛ خدا را فراموش کردند، مگر کجا فرا گرفته بودند که فراموش کردند؟ این همان معرفت پیشینی و گرایش قبلی آنهاست. نظیر این تعبیر را ما در برخی از آیات دیگر هم داریم: «تَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»<sup>۲</sup>، آنها خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را فراموش کرد. اینجا صحبت از فراموش کردن خود خداست؛ نمی‌گوید کاری کرد که آنها خودشان را فراموش کردند؛ می‌گوید آنها خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را فراموش کرد. اینکه اینها خدا را فراموش کردند، مگر قبلش کجا این را آموخته بودند؟ آیا از پدرانشان؟ آنها که از مشرکین بودند؛ پس این کجا بوده که حالا می‌فرماید فراموش کردند؟ این اشاره به همان فطرت دارد.

#### طایفه چهارم: آیات توجه به خدا در موقع خطر

یک طایفه دیگر، آن آیاتی است که دلالت می‌کند بر توجه به خداوند در برخی از اوقات به ویژه وقتی که احساس خطر می‌کنند. این یک امری است که کاملاً وجدانی است، ولی خداوند تبارک و تعالی در برخی از آیات به این هم اشاره فرموده است؛ از جمله این آیه: «وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ»<sup>۳</sup>، همه نعمت‌ها از خداوند است؛ وقتی یک مشکل و ناراحتی به شما می‌رسد، خدا را می‌خوانید اما وقتی که از مشکل رها می‌شوید، دوباره خدا را از یاد می‌برید. یعنی کأن این یک امری است که ناخودآگاه همه انسان‌ها و به ویژه کفار وقتی گرفتار می‌شوند، به خدا پناه می‌برند؛ وقتی خطری آنها را تهدید می‌کند، به خدا پناه می‌برند. اینکه ناخودآگاه در موقع خطر به سوی او رجوع می‌کنند، این خودش حاکی از وجود یک گرایش در انسان است؛ اگر این گرایش نبود، معنا نداشت که در هنگام خطر به او رجوع کنند. یا مثلاً در سفر، مخصوصاً سفر دریایی مشکلات فراوانی داشت؛ می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»<sup>۴</sup>، وقتی که اینها سوار کشتی می‌شوند، همه آنها به خداوند کاملاً توجه دارند، اما وقتی که از دریا نجات پیدا می‌کنند و دستشان به خشکی می‌رسد، آن وقت دوباره مشرک می‌شوند. این همان فطرت توحیدی است که در انسان وجود دارد.

#### طایفه پنجم: آیات مربوط به محبوب بودن ایمان

طایفه پنجم هم آیاتی است که دلالت بر محبوب بودن ایمان به خداوند در انسان دارد؛ «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»، خداوند تبارک و تعالی حب به ایمان را در دل شما قرار داد؛ ایمان را در قلوب شما زینت داد. این کار خداست؛ یعنی معلوم می‌شود که انسان بما هو انسان، فارغ از اینکه چگونه رفتار می‌کند و تحت تأثیر چه جاذبه‌هایی قرار می‌گیرد، در عمق جاننش به ایمان محبت و تمایل و کشش دارد و این نزد او به عنوان زینت محسوب می‌شود. روایاتی با همین مضامین هم وجود دارد که دلالت بر این مدعا می‌کند؛ خودتان ان شاء الله رجوع کنید.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۲. سوره توبه، آیه ۶۷.

۳. سوره نحل، آیه ۵۳.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.